

## احمدشاه مسعود و ایالات متحده آمریکا

### 1 - سالهای جهاد در دهه هشتاد:

کودتای ثور 1371 (اپریل 1978) و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در افغانستان برای ایالات متحده آمریکا حادثه ناگهانی و تکان دهنده نبود. چون امریکایی ها در جریان مناسبات بسیار نزدیک نظامی میان شوروی و افغانستان قرار داشتند و شاهد نفوذ فزاینده روسها در ارتش افغانستان بودند. حتی راپور شورای امنیت ملی آمریکا در اوایل دهه پنجاه نشان میداد که امریکایی ها نه تنها نفوذ رو به تزائید شوروی را در افغانستان تا سرحد سلطه روسها به این کشور از راه اشغال نظامی پذیرفته بودند، بلکه در صورت حمله نظامی شوروی، به مقاومت مردم افغانستان نیز باور نداشتند. به گونه که در این راپور می آید:

«کرمین ظاهرآ به منابع ناچیز نسبی در افغانستان بسیار اهمیت نمیدهد و فکر میکند که افغانستان را در صورتیکه اهداف وسیعتر مسکو ایجاب کند، به آسانی اشغال کرده می تواند. در این امر چندان شکی وجود ندارد که افغانستان به آسانی فتح شده می تواند و اراده مردم آن مبنی بر مقاومت در برابر تهاجم بسیار مؤثر واقع نمی شود.....»(1)

شاید با توجه به همین تحلیل و سیاست بود که ایالات متحده آمریکا بدون یک تأخیر طولانی و بدون ملاحظه ای در ششم می 1978 حکومت حزب دموکراتیک خلق را برسمیت شناخت. "جیمز کارتر" رئیس جمهور آمریکا اظهار داشت: «هر چند در نتیجه کودتا، افغانستان بیشتر به شوروی مایل شده اما گمان نمیرود که دولت جدید حیثیت دولت دست نشانده را اختیار کند. لوی دوپری افغانستان شناس امریکایی در روزنامه نیویارک تایمز نوشت که: برچسپ کمونیست به رژیم جدید افغانستان ناجایز است.»(2)

امریکا همچنان به کمک های اقتصادی اش با حکومت مذکور و حتی رابطه نظامی که به تربیه افسران نظامی افغانستان محدود می شد، ادامه داد. وزارت دفاع آمریکا به کانگریس پیشنهاد کرد که در سالهای مالی 1980-1979 مبلغ 310 هزار دالر به تربیه افسران افغان مصرف گردد. معاون وزیر دفاع آمریکا "دیوید نیوسم" به عنوان نخستین مقام بلند پایه امریکایی در جولای 1978 به کابل آمد و با رهبران حزبی و دولتی مذاکره کرد. همزمان با این مذاکرات، "آدولف دبس" به حیث سفیر

ایالات متحده در کابل توظیف شد. در حالی که امریکایی ها سیاست ادامه روابط با حکومت حزب دموکراتیک خلق را دنبال میکردند و حتی در صدد گسترش این مناسبات و همکاری بودند، قتل سفیر آنها در چهاردهم فبروری 1979 در کابل، این روابط را بسوی سردی و تیرگی کشانید. در جولای 1979 ایالات متحده با ادعای نا مساعد بودن شرایط امنیتی بسیاری از دیپلماتها، متخصصین و کارگران فنی خود را از پروژه های مساعدتی و بخش های معارف و دانشگاه افغانستان خارج کرد. ماه بعد کارتر رئیس جمهور امریکا لایحه ای را به امضاء رسانید که بموجب آن کمک به افغانستان تا ارایه حقایق لازم و درست در مورد قتل سفیر و پذیرش مسئولیت قتل و معذرت خواهی کابل از واشنگتن، ممنوع گردید. البته حفیظ الله امین که فرد اصلی قدرتمند در دولت علی رغم موجودیت نورمحمدتره کی به عنوان رهبر حزب و دولت بود، به جای معذرت خواهی و پذیرفتن مسئولیت قتل، جناح پرچم را مسئول معرفی میکرد. او این مطلب را چند بار به "جی.بروسوامستوتز" معاون "دبس" در کابل اظهار نمود. اما پس از حمله شوروی و قتل امین در پایان سال 1979 که ببرک کارمل رهبر جناح پرچم به جای امین در رهبری حزب و دولت قرار گرفت، حفیظ الله امین را به عنوان نماینده امپریالیستها مسئول قتل سفیر امریکا خواند. امریکا بعد از حمله نظامی شوروی از تأمین رابط با حکومت افغانستان به عنوان حکومتی که هیچگونه مشروعیت و قانونیت ندارد، خود داری کرد. هر گونه مناسبات اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی را با کابل به حالت تعلیق درآورد. سفارت خود را در کابل بست و در عوض توجه خود را بسوی مجاهدین معطوف داشت.

### سیاست استخباراتی امریکا در افغانستان:

با روی آوردن ایالات متحده امریکا بسوی مجاهدین به عنوان نیروهای مخالف و متخاصم حکومت حزب دموکراتیک خلق و قوای شوروی سیاست آنکشور در مناسبات با افغانستان بگونه یی شکل گرفت که آنرا میتوان "سیاست استخباراتی" در چارچوب یک مناسبات غیر رسمی نام گذاشت. سیاست استخباراتی، همانا ورود سی.آی.ای به حوزه سیاست امریکا در مورد افغانستان بود: «در نهم جنوری 1980 در واشنگتن در اتاق اس-407 در قسمت سنای ساختمان کنگره (که پیش از اندازه دستگاه های الکترونیکی حفاظتی در داخل و نیروهای مسلح در خارج آن جهت جلوگیری از درز احتمالی اطلاعات وجود دارد) طی تعطیلات کریسمیس کنگره، گروهی از سناتورها حاضر شدند. نمایندگان "سیا" در این جلسه معاون رئیس سی.آی.ای "فرانک سی کارلوسی" معاون عملیات "جان مک ماهون" بعضی مردان شماره یک عملیات مخفی بودند. فقط یک موضوع در دستور کار این جلسه وجود داشت که عبارت بود از مطرح ساختن برنامه هایی برای انجام عملیات شبه نظامی مخفی "سیا" در افغانستان. سناتورها هیچگونه مخالفت اساسی نداشتند. روز بعد

"کارلوسی" معاون "سیا" نتیجه اجلاس را به کاخ سفید تسلیم نمود و رئیس جمهور کارتر دستوری مبنی بر شروع عملیات براندازی در افغانستان صادر نمود.»(3)

سیاست استخباراتی امریکا در افغانستان که دهه هشتاد و حتی دو سال نخست دهه نود را در بر گرفت در دو مرحله با برخی از تفاوت ها ادامه یافت:

نیمه اول دهه هشتاد مرحله اول این سیاست را تشکیل میداد که در آن دوره این سیاست در چارچوب مناسبات غیر رسمی و از طریق سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) بصورت مخفی و پنهانی اعمال می شد. سی.آی.ای که در رهبری این سیاست قرار داشت، با وجود فراهم آوری کمک های هنگفت پولی و تسلیحاتی با رهبران احزاب و فرماندهان مجاهدین به ندرت مناسبات نزدیک بر قرار میکرد. از وارد کردن سلاح امریکایی در جنگ خود داری می شد و تلاش صورت میگرفت تا روند انجام سیاست استخباراتی از انظار مخفی بماند.

در مرحله دوم و نیمه دوم دهه هشتاد تغییراتی در سیاست استخباراتی ایالات متحده بوجود آمد. تماس و برقراری روابط مستقیم هر چند بصورت محدود با رهبران و قوماندانان مجاهدین، اعطای موشک های ستنگر به مجاهدین، میزبانی از رهبران تنظیم های جهادی در قصر سفید، اعزام سفیر رسمی برای مجاهدین در پاکستان در اواخر دهه هشتاد از تغییرات این مرحله بود.

اما آنچه که به عنوان دید و طرز العمل ثابت امریکایی ها در هر دو مرحله باقی ماند همانا نگاه به افغانستان از عینک پاکستان بود. در حالی که ایالات متحده امریکا در دهه هشتاد میلادی یکی از بزرگترین کشور های کمک کننده به مجاهدین در جنگ شان علیه قوای شوروی و حکومت مورد حمایت آن قوا محسوب می شد اما صلاحیت بذل و بخشش این کمک ها را در اختیار پاکستان و بخصوص در حیطه صلاحیت استخبارات نظامی آن کشور (آی.اس.آی) قرار داد. جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آی.اس.آی در نخستین سالهای آغاز سیاست استخباراتی امریکا این نیابت را در توافق با "هوارد هارت" رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد با شرایطی که آی.اس.آی می خواست بدست آورد:

- 1 - هیچ امریکایی، افراد سی.آی.ای و یا ارگانهای دیگر حق ندارند وارد افغانستان شوند
- 2 - توزیع و انتقال سلاح تنها توسط افسران آی.اس.آی صورت می گیرد.
- 3 - تعلیمات نظامی برای مجاهدین در کمپ های آی.اس.آی و توسط افسران آن سازمان در امتداد مرز با افغانستان صورت خواهد گرفت.
- 4 - مامورین سی.آی.ای اجازه تعلیم مجاهدین را ندارند.
- 5 - در صورت معرفی سیستم سلاح های جدید مامورین آن سازمان معلمین آی.اس.آی را تعلیم خواهند داد.»(4)

### مناسبات امریکا با احمدشاه مسعود در سال های: نخست سیاست استخباراتی

وقتی امریکایی ها و بویژه سی.آی.ای، پاکستان و آی.اس.آی را در دهه هشتاد به نیابت خود در جنگ افغانستان برگزیدند، روابط و مناسبات آنها با تنظیم های جهادی و فرماندهان مجاهدین از جمله با احمدشاه مسعود بر اساس اراده و دیدگاه آی.اس.آی شکل گرفت. دیدگاه و سیاست آی.اس.آی از همان آغاز در مخالفت با مسعود قرار داشت. آی.اس.آی در این جنگ چشم به گلبدین حکمتیار دوخته بود و بخش بزرگ کمک های مالی و تسلیحاتی امریکا و کشورهای دیگر را در دسترس او قرار می داد. رئیس دفتر افغانستان در آی.اس.آی می نویسد:

«من حکمتیار را نه تنها به حیث جوان ترین بلکه به صفت سرسخت ترین و قوی ترین رهبر ائتلاف یافته ام. وی برای یک حکومت اسلامی در افغانستان راسخ و یک اداره کننده عالی بوده و تا جائیکه برای من ثابت گشته یک احتیاط کار و سواسی می باشد.»(5)

سی.آی.ای و امریکایی ها نیز خواست پاکستان و آی.اس.آی را پذیرفته بودند و از نظر آنها در مورد تقویت و حاکمیت آینده حکمتیار حمایت میکردند. به نوشته مؤلف "جنگ اشباح:

« مامورین سی.آی.ای در پاکستان و آنهای که در مرکز آن سازمان با قضیه افغانستان سرو کار داشتند، گلبدین حکمتیار را به حیث متحد قابل اعتماد و مؤثر قبول نموده بودند. استخبارات پاکستان سی.آی.ای را تشویق به نزدیکی با حکمتیار میکرد و سی.آی.ای بصورت مستقل نیز به این نتیجه رسیده بود که حکمتیار در کشتن شوروی ها شخص بسیار مؤثر بود. "ویلیم پکینی" رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد یکجا با مامورین آی.اس.آی و اعضای کنگره برای دیدن حکمتیار در یک کمپ در سرحد میرفتند.»(6)

### تامین رابطه با مسعود و اختلاف نظر میان نهادهای امریکایی در سیاست استخباراتی:

علی رغم آنکه امریکایی ها در نیمه دوم دهه هشتاد در اثر تغییراتی در سیاست استخباراتی خود مبنی بر تماس مستقیم با فرماندهان مجاهدین، با احمدشاه مسعود از طریق نمایندگان و بستگان او در پشاور ارتباط برقرار کردند و نظریات انتقادی مسعود را توسط آنها در مورد آی.اس.آی مبنی بر حمایت یکجانبه از حکمتیار می شنیدند اما سی.آی.ای کماکان به همنظری و هماهنگی با آی.اس.آی ادامه داد. هرچند در نتیجه این تماس ها با احمدشاه مسعود و برخی قوماندانان مجاهدین و احزاب جهادی دیدگاه های متفاوتی میان نمایندگان سی.آی.ای و وزارت خارجه امریکا برای امور افغانستان در اسلام آباد بوجود آمد. نخست این اختلاف میان "ادموند مکیولیم" نماینده خاص وزارت خارجه در سفارت ایالات متحده در اسلام آباد برای افغانستان و "بیردین" رئیس دفتر سی.آی.ای بوجود آمد. نماینده وزارت خارجه از تسلط آی.اس.آی در مورد کمک های سرازیر شده به مجاهدین و همسویی سی.آی.ای با آن انتقاد میکرد و بخصوص برنامه آی.اس.آی را در

به قدرت رسانیدن گلبدین حکمتیار زیر سوال میبرد. اما مسئول سی.آی.ای در اسلام آباد با نظریات او موافقه نداشت. بعداً این اختلاف نظر میان "پیتر تامسن" سفیر اعزامی آمریکا در فبروری 1989 نزد مجاهدین و رئیس سی.آی.ای در اسلام آباد نیز ادامه یافت. تامسن از ایجاد حکومت با قاعده وسیع و با نقش محمداظهر پادشاه سابق افغانستان حمایت میکرد و همچنان از شورای سرتاسری قوماندانان پشتبانی بعمل می آورد. رئیس سی.آی.ای در اسلام آباد با نظریات تامسن مخالفت میکرد. سی.آی.ای علی رغم این نظریات و حتی بعد از ناکامی مجاهدین در جنگ جلال آباد که در بهار 1989 پیوست با خروج سربازان شوروی براه افتید در کنار آی.اس.آی باقی ماند. سال بعد هر دو سازمان استخباراتی برای یک حمله نظامی غرض تصرف کابل توسط گلبدین حکمتیار برنامه ریزی کردند:

«افسران سی.آی.ای در زمستان سال 1990 میلادی با افسران آی.اس.آی بخاطر آمادگی برای حمله پیش بینی شده بارها ملاقات نمودند. آنها همچنان با حکمتیار ملاقات رو در رو نموده برای او امکانات آماده کردند. قرار بر آن شد تا نیروهای حکمتیار با آغاز عملیات میدان هوایی بگرام را تحت حملات راکتی قرار دهد. در این عملیات سی.آی.ای نقشی برای مسعود در نظر گرفته بود. "گیری شرون" (رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد) به پشاور رفته و از طریق مخبره با مسعود صحبت کرد. وعده نمود تا برای بند ساختن شاهراه سالنگ مبلغ پنجمصد هزار دالر بپردازد. پول پرداخته شد. سی.آی.ای فکر میکرد با مسدود شدن سالنگ و آغاز حملات بر خوست و کابل رژیم نجیب توان دفاع از خود را نخواهد داشت. اما نیروهای مسعود مطابق به خواست سی.آی.ای عمل نمودند. سی.آی.ای بسیار قهر بود و از نارضایتی اش مسعود را مطلع ساخت.» (7)

#### **عدم اعتنا و اعتماد امریکایی ها به دیدگاه احمدشاه مسعود:**

احمدشاه مسعود خواستار روابط مستقل با ایالات متحده آمریکا بدور از چشم و نفوذ آی.اس.آی بود. این رابطه در نیمه اول دهه هشتاد ایجاد نشد و در نیمه دوم هر چند مامورین امریکایی سی.آی.ای و وزارت خارجه تماس های غیرمستقیم با او برقرار کردند اما این تماسها تا سطح نادیده گرفتن دیدگاه آی.اس.آی در مورد مسعود پیش نرفت و او مورد اعتماد امریکایی ها قرار نگرفت. زیرا پالیسی ایالات متحده آمریکا بر مبنای خشنودی و رضایت پاکستان در مورد افغانستان استوار بود. این پالیسی نه تنها در دهه هشتاد بلکه مدت ها قبل از آن و از زمان تولد کشوری بنام پاکستان در سر لوحه سیاست آمریکا قرار داشت. در دهه هشتاد که آی.اس.آی ترسیم کننده سیاست افغانی پاکستان شد، سی.آی.ای هم بدنبال آن حرکت کرد. آنچه که بیش از پیش پای امریکایی ها را در این دوره بدنبال آی.اس.آی و سیاست افغانی پاکستان کشانید، سقوط رژیم سلطنتی ایران همزمان با حمله نظامی شوروی در افغانستان بود. حاکمان اسلامی

ایران با اتخاذ سیاست های ضد امریکایی و سیاست های آیدئولوژیک و فرقه ای خصمانه در برابر کشورهای عربی منطقه این فرصت طلایی را برای پاکستان و استخبارات نظامی آن کشور فراهم کردند. وقتی در فبروری 1980 "زیگنیو برژنسکی" (2017 می - 1928 مارچ) مشاور امنیت ملی رئیس جمهور امریکا به اسلام آباد آمد تا توافق حاکمان پاکستان را به استفاده از خاک آن کشور به حیث پایگاه و دهلیز اکمالات نظامی و لوژستکی مجاهدین در جنگ علیه قوای شوروی جلب نماید، آغاشاهی وزیر خارجه پاکستان به او گفت:

«حقیقت این است که امریکا به ما احترام نمیگذارد. از ما میخواهد که حیثیت یکی از دولت های اقمار را اختیار نمائیم. ما به خوبی میدانیم که شما چطور کوشش میکردید که با استفاده از شاه (شاه ایران) ما را به حیث یک دولت دنباله رو نگهدارید.» (8)

پس از آن این پاکستان و آی.اس.آی بود که ایالات متحده امریکا و سی.آی.ای را در رابط با افغانستان دنباله رو خود ساخت. و با وجودیکه بسیاری از سیاستگزاران امریکایی غلطی های سیاست پاکستان و آی.اس.آی را درک میکردند و می دیدند اما در برابر آن اغماض می نمودند. حتی برخی از امریکایی ها اتخاذ چنین سیاست هایی را از سوی پاکستان اجتناب ناپذیر و حق جنرالان پاکستانی تلقی میکردند. آنگونه که مؤلف امریکایی کتاب "جنگ اشباح" می نویسد:

«وزارت خارجه امریکا فکر میکرد تلاش پاکستان برای به قدرت رسانیدن اسلام گراها سبب ادامه نا آرامی و بی ثباتی در افغانستان می شد. اما تحلیلگران سی.آی.ای به قضیه افغانستان به شکل بد بینانه می نگریستند. آنها فکر میکردند که صلح به افغانستان به آسانی بر نخواهد گشت و بعضی از مامورین سی.آی.ای نفوذ پاکستان در افغانستان را اجتناب ناپذیر می خواندند. آنها میگفتند با وجود اظهارات دشمنانه آی.اس.آی و احزاب جهادی نزدیک آن بر علیه امریکا، این کشور نباید علیه تلاش پاکستان برای پخش نفوذ خود در افغانستان ممانعت ایجاد کند.» (9)

تلاش های مشترک سی.آی.ای و آی.اس.آی برای سرنگونی حکومت نجیب الله ادامه داشت که کودتای شهنواز تنی وزیر دفاع در مارچ 1990 (حوت 1378) بوقوع پیوست. این کودتا بصورت مشترک با حزب اسلامی براه انداخته شده بود و سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) از آن مطلع بود. فرار جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع و شماری از جنرالان کودتاچی که همه از جناح خلق حزب حاکم بودند به پاکستان و استقبال آی.اس.آی از آن ها، حکایت از اطلاع قبلی آی.اس.آی از کودتا داشت. با آنکه سی.آی.ای تا آنوقت در برنامه سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی بدنبال آی.اس.آی میرفت ولی بنظر میرسید که آی.اس.آی کودتای شهنواز تنی و حکمتیار را از سی.آی.ای پنهان کرده باشد. مؤلف "جنگ اشباح" در حالی که این پنهانکاری را تأیید میکند کودتای تنی را پروگرامی برای حاکمیت گلبدین حکمتیار میداند که مصارف پولی آنرا اسامه بن لادن پرداخته بود:

«با نزدیک شدن بهار سی.آی.ای اطلاعاتی بدست آورد که آی.اس.آی بطور یک جانبه داخل اقدام شده تا حکمتیار را در کابل به قدرت برساند. اطلاعات حاکی از آن بود که یک شیخ ثروتمند عرب بنام اسامه ملیون ها دالر برای عملی شدن این کار در اختیار آی.اس.آی قرار داده است. ستیشن سی.آی.ای در اسلام آباد این معلومات را به مرکز مخابره نمود. روز 7 مارچ 1990 دسیسه طرح شده در کابل برملا شد. کودتای تنی بوقوع پیوست. این حادثه بسیاری از مامورین سی.آی.ای را معتقد ساخت که آی.اس.آی در رابطه با حکمتیار با او صادق نبوده است.»(10)

با آنکه به نظر می رسید پس از کودتای تنی، سی.آی.ای تمایل قبلی را در رفاقت با آی.اس.آی از دست داده باشد و ناکامی تلاش های مشترک با آی.اس.آی برای سرنگونی حکومت نجیب الله اشتیاق آنرا سست گردانیده باشد، بازهم سی.آی.ای فکر همسویی با آی.اس.آی را در سرنگونی حکومت کابل از طریق نظامی کنار نگذاشت. با وجودیکه پیتر تامسن و برخی از منتقدین سیاست سی.آی.ای به تلاش های خود در طرح نظریاتشان افزودند و تامسن برای مذاکره با شاه سابق به روم سفر کرد و در حمایت از شورای سرتاسری قوماندانان پرداخت، سی.آی.ای تعدادی از تانک های به غنیمت گرفته شده از ارتش صدام حسین را در جنگ کویت به آی.اس.آی داد تا در عملیات نظامی غرض تصرف کابل در دسترس مجاهدین قرار داده شود. شماری از این تانک ها در اختیار فرقه ایثار حزب اسلامی در لوگر قرار گرفت که قوماندانی این فرقه را ابوبکر از فرماندهان حزب اسلامی به دوش داشت. اما عملیات نظامی با طرح و تلاش آی.اس.آی و همسویی سی.آی.ای هیچگاه به سقوط کابل و سرنگونی حکومت نجیب الله نینجامید.

## 2 - دوره حکومت مجاهدین در کابل:

احمدشاه مسعود که با استفاده از اختلافات درونی جناح ها و دسته های رقیب و متخاصم حزب دموکراتیک خلق در ثور 1371 (اپریل 1992) مؤفق به سقوط حکومت حزب مذکور گردید می پنداشت که این پیروزی مورد پذیرش امریکا و همه کشورهای طرفدار مجاهدین قرار بگیرد. مسعود گمان میکرد که پاکستان علی رغم نارضایتی اش از سقوط کابل بدست او در برابر عمل انجام شده قرار می گیرد. اما هیچکدام این تصورات به حقیقت نپیوست و موصوف اثر گذاری پاکستان و روابط با امریکا و جهان خارج را در بقا و استحکام حکومت مجاهدین که با نقش محوری او تشکیل گردید، درست محاسبه و ارزیابی نکرده بود.

ایالات متحده امریکا دولت مجاهدین را برسمیت نشناخت. پیترتامسن که نماینده امریکا در سطح سفیر نزد مجاهدین در پاکستان معرفی شده بود تا همزمان با تشکیل دولت مجاهدین در کابل دروازه سفارت کشور خود را در آن شهر بکشاید برعکس، واشنگتن نمایندگی او را در سطح سفیر نزد مجاهدین ملغی نمود و تامسن به ماموریت دیگر گماشته شد.

### نارضایتی امریکایی ها از نقش محوری احمدشاه مسعود در تشکیل دولت مجاهدین:

برای امریکایی ها دولت اسلامی مجاهدین با نقش محوری احمدشاه مسعود و ریاست استاد ربانی از زوایای مختلف نامطلوب و غیرقابل پذیرش بود:

1 - دولت مجاهدین در همسویی با هیچکدام از دو پالیسی متفاوت سی.آی.ای و وزارت خارجه که بعد از خروج قوای شوروی ایجاد شد، تشکیل نگردیده بود.

این دولت نه بر اساس نظریات و تلاش های پیترتامسن که خواستار ایجاد یک راه حل سیاسی با نقش محمدظاهرشاه و حتی به همکاری فعال و مستقیم ملل متحد بود، بوجود آمده بود و نه بر مبنای مساعی و برنامه سی.آی.ای که جهت سرنگونی حکومت حزب دموکراتیک خلق از طریق نظامی در کنار آی.اس.آی قرار داشت. نقشی را که امریکایی ها برای احمدشاه مسعود در هر دو راه حل غرض ایجاد یک حکومت جانشین نجیب الله مد نظر داشتند چیزی بیشتر از یک مشارکت کوچک و ضعیف نبود. سی.آی.ای و آی.اس.آی در عملیات نظامی برای تصرف کابل و سرنگونی حکومت نجیب الله فقط از مسعود انسداد شاهراه سالنگ را مطالبه داشتند. اما سقوط حکومت نجیب الله توسط احمدشاه مسعود با همکاری بخشی از جناح های داخل حکومت بدون اطلاع و استیذان سی.آی.ای و آی.اس.آی که به تشکیل دولت مجاهدین با ریاست استاد برهان الدین ربانی انجامید، موجب نارضایتی و شگفتی هر دو بخش راه حل سیاسی و نظامی کارگزاران سیاست امریکا در مورد افغانستان شد.

2 - تعلق قومی و زبانی استاد ربانی و احمدشاه مسعود به قوم تاجک و زبان فارسی عامل مهمی در عدم پذیرش دولت مجاهدین برای ایالات متحده بود. قرار داشتن رهبری دولت در دست پشتونها به عنوان عامل ثبات بخش، نگرش اصلی سیاست امریکایی ها را در رابطه با افغانستان میساخت. این نگرش و سیاست از عوامل متعددی ریشه می گرفت:

پایبندی به دیدگاه و سیاست انگلیس که آنها از دوران استعمار در نیم قاره هند رهبری حاکمیت سیاسی و دولت افغانستان را حق جامعه و قومیت پشتون می پنداشتند و ثبات سیاسی در افغانستان را متعلق و مشروط به این حاکمیت می دانستند.

همسویی با سیاست پاکستان که پاکستانیها رهبری و ریاست حاکمیت را خارج از جامعه پشتون در افغانستان مخالف منافع و مصالح ملی خود تلقی میکردند.

مخالفت با رژیم اسلامی ایران که دولتی برهبری تاجک ها و فارسی زبانان را در افغانستان همسو با تمایل و خواست آن رژیم ارزیابی می نمودند و این ذهنیت از سوی عربستان سعودی نیز برای امریکایی ها تلقین می شد. مؤلف امریکایی کتاب "جنگ اشباح" از قول مامورین سی.آی.ای



میگوید که بزرگترین دلیل ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی در مخالفت با احمدشاه مسعود این بود که او میگفت مسعود و مجاهدینش به زبان ایرانی ها گپ میزنند.

#### تلاش احمدشاه مسعود در کابل برای جلب رابطه و حمایت امریکا:

احمدشاه مسعود در سال های حکومت مجاهدین در کابل که سراسر در بی ثباتی و جنگ سپری گردید تلاش کرد تا تمایل و علاقه ایالات متحده امریکا را در همکاری با دولت مجاهدین جلب کند. خاصاً او به جای تلاش در قانع ساختن پاکستان و تغییر دیدگاه آی.اس.آی در مورد خودش و دولت مجاهدین سعی ورزید تا ایالات متحده را راضی به برقراری روابط و همکاری مستقیم با کابل بسازد و از طریق امریکایی ها پاکستان را وادار به قطع مداخله و ترک مخاصمت علیه دولت مجاهدین نماید. اما ایالات متحده هیچ گوش شنوایی برای آنچه که از کابل گفته می شد نداشت. امریکایی ها هیچگونه اعتنایی به حکومت مجاهدین نشان نمی دادند. هر روزیکه با نقش و حضور احمدشاه مسعود به عمر حکومت مجاهدین در کابل سپری میگردید، ذهنیت ایالات متحده در برابر آن به عنوان حکومتی که در مخاصمت فزاینده با پاکستان متحد استراتژیک امریکا قرار دارد، نامساعد تر می شد.

بلند پایه ترین مقام امریکایی که در تماس و مذاکره با احمدشاه مسعود قرار گرفت خانم "رابین رافل" معاون وزارت خارجه بود. او دو بار با احمدشاه مسعود دیدار و صحبت نمود و در آخرین دور مذاکرات خود در تابستان 1996 در دره استالیف واقع شمال کابل نارضایتی خود را از بقای حکومت مجاهدین و خصومت آن حکومت با پاکستان ابراز کرد. احمدشاه مسعود که از این دیدار و مذاکره بسیار ناراحت و خشمگین شده بود و تلاش خود را در سالهای گذشته در دولت مجاهدین برای قانع ساختن امریکایی ها مبنی بر همکاری و مناسبات نزدیک آنها با خود و دولت مجاهدین بی ثمر و بی نتیجه می دید، همان روز به چند تن از یاران و هم‌زمان خود گفت: کمر خود را برای یک مبارزه و مقاومت دیگر با سلطه گری و زورگویی امریکایی ها ببندید. و روز بعد با فراخواندن تعدادی از قوماندانهایش در جلسه ای که در وزیراکبرخان کابل تشکیل داد از موقف زورگویانه و نادرست امریکا به تفصیل صحبت کرد و آنها را به ادامه مبارزه و مقاومت دعوت نمود. او در این جلسه به قوماندانان نیروهای خویش از پرخاش با معاون وزیر خارجه امریکا مبنی بر حمایت او از طالبان و حق بجانب بودن پاکستان معلومات داد و گفت که امریکا در پشت سر طالبان و پاکستان قرار دارد و از این دخالت و تجاوز پاکستان به افغانستان حمایت می کند. وی در این نشست با فرماندهان خویش جنگ را طولانی خواند و از آنها خواست که برای یک جنگ و مقاومت طولانی آماده شوند. (11)

### نگاه امریکایی ها بسوی احمدشاه مسعود و دولت مجاهدین از عینک پاکستان:

تلاش احمدشاه مسعود در طول سالهای حکومت مجاهدین در کابل بمنظور تأمین رابط با ایالات متحده امریکا بجایی نرسید. او در صدد آن بود که ایالات متحده را متقاعد کند تا با اعمال فشار بر پاکستان از مداخله آنکشور در افغانستان جلوگیری شود. اما امریکایی ها بسوی او از عینک پاکستان و بخصوص استخبارات نظامی آن می دیدند. و مسعود در این نگاه یک تاجک سرکش، کله شیخ، مستقل وغاصب حاکمیت عنعنوی و سنتی پشتون و مخالف نفوذ و سلطه پاکستان می نمود که از دید اسلام آباد و آی.اس.آی بقایش در حکومت غیر قابل پذیرش بود. از این رو امریکایی ها در آنچه که پاکستان برای تضعیف و سرنگونی دولت مجاهدین بعد از سال 1992 انجام دادند اعتراضی نمیکرد و با سکوت در برابر مداخلات پاکستان در واقع همسویی خود را با این مداخلات نشان میداد.

خانم رافل معاون وزارت خارجه ایالات متحده که روزهای پیش از تسلط طالبان به کابل با احمدشاه مسعود در دره استالف دیدار و مذاکره داشت نظر پاکستان را در مورد او و حکومت کابل به عنوان دشمن بی پرده بیان داشت. و این در واقع دیدگاه معاون وزیرخارجه ایالات متحده را نیز تشکیل میداد که در گفتگو با احمدشاه مسعود، اعتنایی به نظریات و دلایل او در مورد دخالت پاکستان و خواسته هایش از ایالات متحده برای تأمین ثبات و صلح در افغانستان نداشت. آنگونه که بعداً "تام سایمز" سفیر ایالات متحده در اسلام آباد از همراهان خانم رافل در مذاکره با وی به نوشته مؤلف جنگ اشباح طی راپوری به واشنگتن نظریات و خوشبینی های احمد شاه مسعود را رد نمود و موضع گیری او را در حق بجانب بودن دولت کابل محکوم کرد.(12)

### امریکا و احمدشاه مسعود در سالهای مقاومت علیه مئثلث طالبان، القاعده و پاکستان:

با توجه به نظریات وموضع گیریهای خانم رافل بود که احمدشاه مسعود بعد از آن دیدار با خشم و نارضایتی از امریکایی ها از مقاومت علیه زورگویی و سلطه گری آنان سخن زد. در حالی که موصوف بعد از سقوط کابل بدست طالبان به همان مقاومتی که از آن سخن گفت ادامه داد، هر چند این مقاومت در ظاهر علیه ایالات متحده امریکا نبود. مقاومت و جنگ احمدشاه مسعود علیه طالبان، جنگجویان اسامه بن لادن، نیروهای اعزامی آی.اس.آی، طالبان مولانافضل الرحمن و مولاناسمیع الحق پاکستانی، گروه های مختلف افراط گرایان اسلامی از کشمیر تا قفقاز و شمال افریقا که به بیش از 35 کشور جهان مربوط می شدند، ادامه یافت. اما در واقع این نیروها و جنگ شان برای ایجاد حکومت سرتاسری طالبان مورد مخالفت امریکایی ها قرار نداشت.

برای احمدشاه مسعود برپایی مناسبات با ایالات متحده و قانع ساختن امریکایی ها بعد از سقوط کابل بدست طالبان بسیار سختتر از دوران حکومت و حضور او در کابل شده بود. اما آنچه که او را

امیدوار میساخت، تداوم مقاومت علیه طالبان و گذشت زمان بود. چون وی می پنداشت که دوام مقاومت و گذشت زمان حقانیت موصوف را به جامعه بین المللی از جمله برای ایالات متحده آمریکا ثابت میسازد؛ چهره طالبان با افکار و عملکرد هایشان که با معیارهای جهان امروز قابل قبول نیست آشکار میشود و به شکل گیری اعتراضات و مخالفت های جهانی و بین المللی علیه آنها و پاکستان می انجامد.

### **نخستین رابطه بر سر باز خرید ستنگر:**

در حالی که امریکایی ها به توضیحات و مطالبات احمدشاه مسعود در مورد دخالت پاکستان و حمایت از طالبان و القاعده اعتنایی نشان نمی دادند، برای جمع آوری و باز خرید موشک های ستنگر تماس برقرار کردند. این تماس و ارتباط از سوی سی.آی.ای برای جلب همکاری احمدشاه مسعود در پروژه خریداری موشک های ستنگر آغاز یافت. وی از این تماس و ارتباط به این امید استقبال کرد که چنین رابطه ای با سی.آی.ای بتواند سرآغاز برپایی مناسبات بیشتر با امریکا و تغییر نظریات و موضع گیری های آن کشور در قبال افغانستان شود.

برای اولین بار موضوع جمع آوری موشک های ستنگر از سوی امریکایی ها با احمدشاه مسعود قبل از تسلط طالبان به کابل مطرح شد. "گری شرون" رئیس اسبق دفتر سی.آی.ای در دهه هشتاد در اسلام آباد که مسئولیت سیاست استخباراتی امریکا را در جنگ علیه قوای شوروی و دولت مورد حمایتش بدوش داشت طی سفر خود در اوایل سپتمبر 1996 به کابل با احمدشاه مسعود خریداری ستنگر را در میان گذاشت. شرون همان سال دو باره به مسئولیت دفتر سی.آی.ای گماشته شده بود. او فارسی را خوب صحبت میکرد و در سالهای جنگ مجاهدین با شورویها روابط و شناخت نزدیک با سران تنظیم ها و برخی قوماندانان مجاهدین در پاکستان داشت.

احمدشاه مسعود مسئولیت پروژه باز خرید و جمع آوری ستنگر با امریکایی ها را بدوش محمدعارف سروری معاون و دستیار اصلی خود در امور استخبارات گذاشت. محمدعارف سروری که او را بیشتر با نام انجنیرعارف می شناسند و پس از سقوط حکومت طالبان در دوران حکومت مؤقت و انتقالی برهبری حامد کرزی ریاست عمومی امنیت ملی را به عهده داشت در مورد رابطه با امریکایی ها بر سر خریداری ستنگر می گوید:

«یکسال بعد که طالبان کابل را گرفته بودند و حتی پیشتر از آن امریکایی ها متوجه شدند که طالبان هم کم کم خود را مطرح می کنند، بدون آنکه زیاد مقید باشند که گپ دیگران را گوش نمایند. امریکایی ها فکر میکردند که این گروه از طریق پاکستانی ها و کسان دیگر که با پاکستان رابطه دارند کنترل خواهد شد. از آن بعد امریکایی ها تماس های خود را با جبهه مقاومت بیشتر کردند

تا بدانند که روحیه مقاومت در برابر طالبان چگونه است و اگر طالبان کل افغانستان را بگیرند چه مشکلی بوجود خواهد آمد؟ در آسیای میانه چه خواهد شد و رابطه با روسیه چگونه شکل خواهد گرفت؟

اما زمانیکه وضعیت طوری شد که مقاومت ادامه یافت و طالبان به کل افغانستان مسلط نشدند با آنکه وزیران پاکستانی از ختم مقاومت و تسلط طالبان گپ میزدند که به نظر من هیچ امکان نداشت که پاکستانیها بدون اجازه و حمایت دو کشور آمریکا و انگلستان چنین حرف هایی را بزنند. در چنین حالت دوام مقاومت یک سلسله تحولات دیگر هم پیش آمد که مخالفت کشورهای دیگر چون کشورهای اروپایی، آسیای میانه و روسیه با طالبان بود. این در مجموع سبب می شد که امریکایی ها رابطه را از نزدیک برقرار کنند و آرام آرام یکنوع حضور داشته باشند. چرا که صفحه به آن شکلی که خودشان انتظار آنرا داشتند دورنخورد. مثلاً چیزی را که پاکستان به آنها وعده داده بود که قضیه تمام می شود، تمام نشد. از این رو ارتباط تحت نام پروژه بازخريد ستنگر ادامه و گسترش یافت.

آمرصاحب تصمیم گرفت که در مورد جمع آوری و بازخريد ستنگر همکاری کند. زیرا این طور فکر میکرد که ما در سطح جهانی صادر کننده ستنگر به بیرون نباشیم و از طرف دیگر یکنوع رابطه ایجاد شود که بتواند توسط آن سر افکار و سیاست امریکایی ها تأثیر بگذارد و تغییراتی ایجاد شود که به افغانستان از عینک پاکستان نگاه نکنند. همچنان آمرصاحب فکر میکرد که راکت های ستنگر دیگر مؤثریتی ندارد چون از لحاظ تکنیکی وقت آن سپری شده و شاید طیاره ای را هم سقوط ندهد. خود امریکایی ها به صراحت این را میگفتند که شاید راکت ها مؤثر نباشد. از لحاظ اقتصادی هم وضع جبهه بسیار خراب بود. از فروش راکت ها در این جهت استفاده صورت میگرفت.

من اولین بار با آمرصاحب یکجا در سال 1997 با یک تیم امریکایی از سی.آی.ای که برای شروع کار عملی پروژه خرید ستنگر آمده بودند در منطقه "عمرض" پنجشیر دیدم و آمرصاحب با آنها مذاکره کرد و مسئولیت این پروژه را به عهده من گذاشت. این پروژه مخفی بود. به امریکایی ها اعتماد نمی شد که آنها چه میخواهند. تلاش زیادی صورت گرفت که در جریان کار این پروژه یکنوع اعتماد متقابل بوجود بیاید. آمرصاحب تأکید میکرد که این پروژه مخفی بماند و منتظر بود که این تماس و ارتباط به این شکل چه نتیجه می دهد؟» (13)

#### رابطه اطلاعاتی پس از انفجارات نایروبی و دارالسلام:

تماس و مذاکرات سی.آی.ای بر سر خریداری ستنگر ادامه داشت که حادثه انفجارات در نایروبی پایتخت کشور افریقایی کنیا و دارالسلام پایتخت تانزانیا در (7 آگست 1998) بوقوع پیوست. این

انفجارات که منجر به قتل 12 امریکایی شد از سوی اسامه بن لادن و سازمان القاعده طرح و عملی گردیده بود. امریکا هفده روز بعد علیه بن لادن در افغانستان و سودان دست به یک حمله موشکی انتقام جویانه زد. 75 موشک کروز از کشتی های موشک بردار بسوی پایگاه ابن لادن در خوست و جلال آباد و همچنان یک فابریکه دواسازی در سودان شلیک گردید. در اثر شلیک موشک ها در خوست بیش از بیست نفر جنگجویان ابن لادن کشته شدند که اکثراً پاکستانی بودند. انفجارات نایروبی و دارالسلام و حملات موشکی امریکا علیه اسامه بن لادن در افغانستان، تماس و رابط میان احمدشاه مسعود و سی.آی.ای را وارد مرحله جدیدی نمود. در این مرحله روابط با امریکایی ها از جمع آوری و خریداری ستنگر به مبادله اطلاعات بر سر ابن لادن انکشاف کرد.

واشنگتن حاضر شد تا یک نماینده احمدشاه مسعود را به عنوان نماینده جبهه مخالف طالبان در امریکا بپذیرد. هرچند در رابطه با طالبان اقدام مشابه انجام داد و یک نماینده از طالبان نیز اجازه یافت تا در ایالات متحده دفتر بکشد. ایجاد دفتر نمایندگی از دو طرف جنگ افغانستان زمانی صورت گرفت که ایالات متحده سفارت افغانستان را در واشنگتن ظاهراً بخاطر دو دستگی دیپلماتهای سفارت در حمایت و مخالفت با طالبان مسدود کرد.

تماس و رفت و آمد تیم سی.آی.ای به پنجشیر و با جبهه مقاومت ضد طالبان بیشتر گردید. نخستین تیم سی.آی.ای برای ایجاد گسترش روابط اطلاعاتی در اکتوبر 1998 وارد بازارک پنجشیر شد. انجنیر عارف میگوید:

«من از جانب آمرصاحب این تیم را در بازارک پنجشیر میزبانی کردم و برای هماهنگی کار با آنها مؤظف شدم. آنها یک هفته پنجشیر ماندند و من شبانه جریان مذاکره را به آمر صاحب گزارش می دادم. این تیم امریکایی سی.آی.ای می خواستند در مورد اسامه بن لادن و کار او در افغانستان اطلاعات دقیق بدست بیاورند. آنها این اطلاعات را از پاکستان بدست آورده نمی توانستند و پاکستانی ها چنین اطلاعاتی را در اختیار آنها نمی گذاشتند. این تیم می خواستند بدانند که رفت و آمد اسامه، موقعیت او و استفاده او از موتر و هلیکوپتر چگونه و چه وقت است. آنها همچنان حاضر شدند تا اطلاعات خود را در مورد اسامه و نیروهای او به اختیار ما بگذارند.

آمرصاحب به مبادله اطلاعات با امریکایی ها موافقت کرد. و این گپ باعث دلچسپی وی بود که فکر میکرد در این مرحله شاید امریکایی ها متوجه شوند و بپذیرند که رژیم طالبان یک رژیم تروریستی و خطرناک است. اما آنها تا آخر هیچگاه این را نپذیرفتند. امریکایی ها هیچگاه از طالبان و از پاکستان به بدی یاد نمیکردند. فقط آنها در تمام مذاکرات و گفتگوهای خود صرف در باره اسامه و القاعده صحبت می نمودند. نقطه قابل توجه این بود که به آمدن این تیم تعداد زیادی در امریکا و حتی در سی.آی.ای موافق نبودند. اکثر امریکایی ها در مراکز اطلاعاتی و سیاسی خود

به این نظر بودند که هرکاری باید در مورد اسامه و القاعده اگر می شود از طریق پاکستان صورت بگیرد.

رفت و آمد تیم های استخباراتی امریکا ادامه یافت و در جریان مذاکرات و گفتگوها هر قدر آمر صاحب و افرادی که برای مذاکره از سوی او تعیین می شدند تلاش کردند که با تحلیل های سیاسی، منطقی، نظامی و ارایه اطلاعات دقیق ذهن آنها را در این مورد باز کنند که اسامه و القاعده چیزی جدا از طالبان و پاکستان نیستند، نتیجه ای در بر نداشت. آمر صاحب کوشش میکرد که امریکایی ها را متقاعد بسازد که بدانند تا اطمینان های که پاکستان میدهد چقدر ضرر می رساند و چقدر اطمینان های پاکستانیها نادرست و غیر واقعی میباشد. تا آنها بتوانند سی.آی.ای را قانع سازند و در نظریات و پالیسی امریکا تغییراتی بیاید. بعضی اعضای تیم های مذاکره کننده گپ های ما را تأیید میکردند. اما میگفتند که ما پالیسی میکر نیستیم و این گپ ها را ما صرف می توانیم به واشنگتن انتقال بدهیم. تصمیم را آنجا و آنها می گیرند.....(14)

#### ادامه رابطه و عدم تغییر در نگاه و سیاست امریکا در برابر احمدشاه مسعود:

علی رغم آنکه به قول انجینر محمدعارف سروری رابطه بر سر تبادل اطلاعات با امریکایی ها بسیار پیشرفته و گسترده شد، سیاست آن ها را در مورد احمدشاه مسعود و پذیرش دیدگاه های او در مورد طالبان و دخالت پاکستان را تغییر نداد. حتی امریکایی ها در صدد آن بودند تا با حل مشکل ابن لادن در افغانستان، حکومت طالبان را برسمیت بشناسند. انتشار اسناد محرمانه وزارت خارجه ایالات متحده امریکا بعداً در اوایل تابستان سال 2005 میلادی این تصمیم واشنگتن را بر ملا میسازد:

«به گفته یک دیپلمات امریکایی، دولت امریکا یکسال پیش از حمله به افغانستان به رژیم طالبان اطمینان داده بود که قصد نابودی آنها را ندارد. به گزارش خبرگزاری آسوشیتد پریس اسناد محرمانه وزارت خارجه امریکا که در این تازگیها منتشر شده حاکی از آن است که ویلیام میلیم سفیر امریکا در پاکستان ملاقات محرمانه ای با یک مقام ارشد طالبان در ماه سپتمبر سال 2000 انجام و به وی اطمینان خاطر داده بود در صورت اخراج ابن لادن رهبر القاعده از افغانستان، کلیه تحریم های وضع شده علیه طالبان رفع خواهد شد. بر اساس این سند میلیم در نامه محرمانه که در مورد این دیدار به واشنگتن نوشته بوده آورده است: تأکید کردم که ایالات متحده امریکا به خودی خود مخالف طالبان نیست و در صدد نابودی آنها نیست.....»(15)

پذیرش یکنفر نماینده از سوی واشنگتن به عنوان نماینده احمدشاه مسعود یا نماینده جبهه مخالف طالبان نیز باعث تغییراتی در دیدگاه و سیاست امریکایی ها در مورد طالبان و پاکستان نشد. انجینر محمد اسحاق که مسئولیت این نمایندگی را بدوش داشت میگوید:

«من با آنکه به توافق خود امریکایی ها به حیث نمایندهٔ جبههٔ متحد رفته بودم کدام کاری انجام نمیدادند. فقط در برابر پرداخت شصت دالر هر سه ماه ویزای اقامت می دادند و گاهی که یگان ملاقاتی در سطح پائین صورت میگرفت گپ های متحد المال گفته می شد. در مجموع امریکایی ها بعد از سقوط حکومت نجیب الله کدام برنامه و استراتژی در مورد افغانستان نداشتند. ذهنیت حاکم این بود که جنگ سرد ختم شده دیگر ما نمی توانیم در یک کشور عقب ماندهٔ دور افتاده که درگیر هزار مشکل است، خود را درگیر سازیم. افرادی که از وزارت خارجه یا از کانگریس گاهی در مورد افغانستان صحبت میکردند و یا با گروه ها و افراد مختلف افغان گپ میزدند بیشتر نظریات شخصی خود را بیان می نمودند. یکی از یونوکال گپ میزد، دیپلوماتهای شان که در پاکستان بودند نظریات پاکستان را میگفتند که پشتون ها باید در افغانستان حکومت را بدست داشته باشند که ثبات نمی آید و امثال این چیزها. امریکایی ها با آمرساحب فقط یک رابطه برای موضوع ابن لادن پیدا کردند و ابن لادن را هم طوری می خواستند از بین ببرند که هیچ مشکلی با طالبان و پاکستان ایجاد نشود. با احمدشاه مسعود دیگر روابطی نداشتند. او را متهم بدست داشتن در قاچاق مواد مخدر میکردند و در جنگ های کابل مسئولش می پنداشتند.(16)

#### احمدشاه مسعود و ادامهٔ رابطه با سیاست صبر و انتظار:

احمدشاه مسعود علی رغم هر گونه مشکلات و موانع، افزایش رابط و تماس امریکایی ها را با خود بعد از انفجارات نایروبی و دارالسلام یک گام مهم به جلو ارزیابی میکرد و در صدد آن بود که از این انکشاف مناسبات بر سر تبادلهٔ اطلاعات تا سرحد تغییر در دیدگاه و سیاست امریکا بهره برداری کند. او سیاست صبر و انتظار را در این مورد پیش گرفت و می کوشید تا هر گونه رابطه با امریکایی ها چه بر سر خرید موشک های ستنگر و چه بر سر مبادلهٔ اطلاعات در مورد اسامه بن لادن مخفی باقی بماند. چنانچه وقتی او دستیار اول ادارهٔ امنیت و استخبارات خود محمدعارف سروری را با امرالله صالح در سال 1999 به ایالات متحدهٔ امریکا به دعوت سی.آی.ای اعزام کرد تلاش نمود تا این سفر و مذاکرات آنها با مامورین سی.آی.ای در واشنگتن آشکار نشود. اما هنوز آن ها واشنگتن را ترک نکرده بودند که سفر و مذاکرات شان با امریکایی ها افشا گردید و به مطبوعات برآمد. امریکایی ها می خواستند از این رابطه در جهت فشار بر طالبان بهره برداری کنند و با ایجاد چنین فشاری، طالبان متقاعد به تحویل دادن اسامه بن لادن شوند. از این رو امریکایی ها علاقه ای به پنهان کردن رابط با احمدشاه مسعود و جبههٔ مخالف طالبان نشان نمی دادند. افشای این رابطه برای فشار دادن پاکستان نیز می توانست صورت بگیرد. پاکستانیها در مورد اسامه و سازمان القاعده هیچگونه همکاری اطلاعاتی با امریکایی ها انجام نمی دادند. چون آنها می

خواستند رژیم طالبان خوب و برحق نشان داده شود. در حالی که هر گونه اطلاعات منفی در مورد اسامه و سازمان القاعده چهره منفی رژیم طالبان را نیز بر ملا میساخت.

### چرا امریکایی ها در مبارزه علیه تروریسم با احمدشاه مسعود همکاری و همراهی نکردند؟

افزون بر ایجاد رابطه اطلاعاتی میان احمدشاه مسعود و نهاد استخباراتی امریکا، وی با مقامات وزارت خارجه امریکا نیز وارد تماس و گفتگو بود. او در تابستان 1999 با "کارل اندرفورت" معاون وزارت خارجه ایالات متحده امریکا در دوشنبه ملاقات کرد و موضوع فشار بر پاکستانی ها را با این استدلال که کمک آن ها موجب تقویت طالبان و اسامه بن لادن میشود، مطرح نمود و گفت که اکنون زمان آن فرا رسیده تا ایالات متحده پاکستان را تحت فشار بگذارد. جالب و شگفت آور این بود که وقتی "اندرفورت" سال بعد (20 جولای 2000) که طالبان به هر گونه تلاش و درخواست امریکایی ها برای تسلیمی اسامه بن لادن پاسخ رد دادند حین سخنرانی در برابر کانگریس امریکا برغم انتقادات شدید از طالبان تأکید کرد که نباید انتقادات او از طالبان به شناسایی جبهه مخالف آن برهبری احمدشاه مسعود توسط ایالات متحده امریکا تعبیر شود.

در مرحله ایجاد رابطه میان احمدشاه مسعود و امریکا پس از انفجار نایروبی و دارالسلام تمام دولتمداران امریکایی به ماموران استخباراتی و اطلاعاتی خود گوشزد و تأکید می کردند تا این رابطه و کمک های آن ها به تقویت مسعود در برابر طالبان نیانجامد. مؤلف کتاب جنگ اشباح می نویسد:

«قصر سفید میخواست تا یقین حاصل کند که ماموریت مبارزه با تروریسم سی.آی.ای به پنجشیر توسط یکی از مامورین سرکش آن سازمان طوری به کار گرفته نشود که سبب نیرومندی نظامی مسعود در جنگ علیه طالبان شود. بل کلتنن رئیس جمهور به همکاری با مسعود در امور استخباراتی موافق بود، اما نمی خواست به ائتلاف شمال(جبهه متحد مخالف طالبان) کمک نظامی بدهد.

بعد از مطالعات گزارشات ارگانهای مختلف کلتنن تصمیم گرفت که در جنگ مسعود علیه طالبان و القاعده از مسعود پشتیبانی نکند. شورای امنیت ملی امریکا طرح همکاری استخباراتی با مسعود را تصویب کرد اما سی.آی.ای این قید را وضع نمود که کمکی به مسعود نکند که باعث دگرگونی اساسی در وضعیت جنگ در افغانستان شود. . . . اگر امریکایی ها جهت مسعود در جنگ با طالبان را می گرفت، این کار باعث افسردگی خاطر پاکستان می شد و در نتیجه اداره کلتنن امکان موفقیت در مذاکرات بر سر کنترل پروگرام هستوی پاکستان را از دست میداد.



وزارت دفاع امریکا به خصوص جنرال "زنی" در فرماندهی مرکزی ارتش که با مشرف روابط نزدیک داشت بر مفاد نزدیکی با جنرال های پاکستان تاکید می ورزید. آنها دادن کمک تسلیحاتی به مسعود و یا تهیه اطلاعات جنگی برای او را شرکت در جنگ غیر مستقیم هند علیه پاکستان تعبیر میکردند.» (17)

نه تنها برخی از مقامات بلند پایه ارتشی و امنیتی امریکا از دیدگاه پاکستان در برابر مسعود حمایت می کردند و مخالف کمک به احمدشاه مسعود در جنگ با طالبان و القاعده بودند، بلکه نهادهای ملکی و غیر نظامی چون وزارت خارجه و دیپلومات های امریکایی با این دیدگاه و سیاست موافق بودند و آن را تطبیق می کردند. ستیف کول مولف جنگ اشباح می نویسد:

«در یک جلسه سفرای امریکا در واشنگتن خانم البرایت با سفرای امریکا در پاکستان و ازبکستان به گفتگو پرداخته از آنها پرسید که آنها در باره حمایت امریکا از مسعود چه فکر میکنند؟ " میلیم" سفیر امریکا در اسلام آباد به این کار مخالف بود. . . . مامورین دیگر وزارت خارجه و قصر سفید از حوادث دهه نود و خشونت علیه افراد ملکی در کابل بعد از سقوط رژیم کمونیستی یاد میکردند که در آنوقت مسعود به حیث وزیر دفاع ایفای وظیفه میکرد. آنها اتهام وارد میکردند که او از قاچاق مواد مخدر پول بدست می آورد. به عقیده آنها او ارزش رفاقت با امریکا را نداشت.» (18)

#### **کمک امریکا به احمدشاه مسعود در رابطه اطلاعاتی بر سر اسامه بن لادن چه بود؟**

کمک امریکایی ها برای احمدشاه مسعود شامل کمک های محدود نقدی و اعطای وسایل کشف و مخابره بمنظور جمع آوری اطلاعات در مورد بن لادن و انتقال آن به مامورین امریکایی می شد. با وجودیکه در مرحله انکشاف مناسبات اطلاعاتی به مبادله اطلاعات توافق شد اما امریکایی ها هیچگاه اطلاعات دقیقی چون عکس های ماهواره ای را در اختیار احمد شاه مسعود نگذاشتند تا از آن در جنگ علیه طالبان استفاده نماید. مامورین سی.آی.ای و کارمندان اداره مبارزه با تروریسم به پنجشیر رفت و آمد می کردند و در نصب وسایل و جمع آوری به همکاری و گفتگو می پرداختند. "ستیف کول" نویسنده امریکایی جنگ اشباح می نویسد:

«تا سال 1999 سه تیم دیگر سی.آی.ای به آنجا (پنجشیر) سفر نمودند. آنها معمولاً در قریه بهارک که با مرکز فرماندهی مسعود فاصله نزدیک داشت یک یا دو هفته را سپری نموده و با او چندین مرتبه ملاقات می نمودند. وسایل کشف مخابره ای که آنها به مسعود دادند، او را قادر میساخت به مخابرات رادیویی طالبان گوش دهد. در عوض سی.آی.ای از مسعود میخواست تا اطلاعات بدست آمده در باره تحریکات اسامه بن لادن را بصورت فوری در اختیار آنها بگذارد. همکاری با مسعود را مدیریت های عملیات و استخبارات سی.آی.ای هر دو تأیید میکردند اما در مورد هدف

این تماس ها و مفید بودن آنها نظریات متفاوت داشتند. در بخش شرق نزدیک مدیریت عملیات تعدادی به شمول "گیری شرون" مسعود را شخص مستقل میدانستند که از کسی دستور نمیگرفت. آنها شک داشتند که مسعود بتواند یک متحد قابل اعتماد برای آنها در جنگ علیه بن لادن باشد. اما "کوفربلیک" (مدیر عمومی مرکز مبارزه با تروریسم در مرکز سی.آی.ای) و "رچ" (مدیر مرکز تعقیب بن لادن) خواهان آن بودند تا مسعود را در مبارزه علیه ابن لادن شریک سازند. آنها مثل هواداران اروپایی احمدشاه مسعود او را یک چهره تاریخی و دارای مهارت های زیاد و تصمیم آهنین ارزیابی میکردند.» (19)

### مطالبات اصلی احمدشاه مسعود از ایجاد رابطه با امریکایی ها چه بود؟

امریکایی ها در ایجاد رابطه خود با احمدشاه مسعود فقط خواستار جمع آوری موشک های ستنگر، کسب اطلاعات دقیق در مورد اسامه بن لادن و در صورت ممکن دستگیری و یا قتل او بود. اما مسعود از این رابطه خواست ها و اهداف دیگری داشت. بنا بر این، رابطه آن ها یک رابطه صادقانه و قابل اعتماد برای طرفین محسوب نمی شد. با وجودیکه مامورین امریکایی برپایی مناسبات و ادامه کمک های محدود به احمدشاه مسعود را بمنظور دسترسی به ابن لادن و دستگیری او انجام می دادند، اما در این مورد شک داشتند که آیا مسعود چنین کاری را انجام خواهد داد یا نه؟ تردید و بی اعتمادی امریکایی ها علاوه بر اینکه از بی باوری متقابل احمدشاه مسعود در مورد آنها که بسوی او از چشم پاکستان نگاه میکردند ناشی می شد، اسلام گرایان و استقلالیت مسعود شک آنها را مضاعف میکرد. برای بسیاری از مامورین ایالات متحده که خواستار همکاری احمدشاه مسعود در دستگیری ابن لادن بودند این پرسش بمیان می آمد که آیا او به عنوان یک اسلام گرا و مجاهد حاضر خواهد شد تا تقاضای امریکایی ها را در این مورد عملی بدارد؟

البته این شک و پرسش امریکایی ها بی مورد نبود. احمدشاه مسعود شدیداً به اعتقادات اسلامی پایبندی داشت و دارای روحیه استقلال خواهی توأم با غرور بود. در حالی که او بسوی اسامه بن لادن و مقاصدش با تردید می نگریست و او را با توجه به سابقه حشر و نشرش در دهه هشتاد با سی.آی.ای و آی.اس.آی در نواحی مرزی پاکستان آدم مشکوک و مرموز می پنداشت، اما بسیاری از افراد گرد آمده بدور او را جوانان احساساتی و نا آگاه محسوب میکرد که از احساسات اسلامی و نا آگاهی آنها سوء استفاده صورت میگرفت. یکبار در جبهات جنگ علیه طالبان دو تن از جوانان ازبکستان که مخالفین اسلامی دولت اسلام کریموف بودند به اسارت نیروهای احمدشاه مسعود درآمدند. سپس اسارت این دو تن را نشریه پیام مجاهد در پنجشیر منتشر کرد. بعد از نشر این خبر دولت ازبکستان که از احمدشاه مسعود و جبهه مخالف طالبان حمایت می نمود

خواستار استرداد آنها شد. اما احمدشاه مسعود بجای تحویل دادن اسیران اسلام گرای از یک به افراد خود دستور داد که آنها را درخت اول جنگ با طالبان رها سازند تا با همراهان خود به آنطرف جبهه جنگ بپیوندند. او به افراد و همزمان خود میگفت که این ها جوانان ناآگاه و بی خبری هستند که از روی احساسات و یا مجبورت به این جا کشانده شده اند. چگونه میتوان آنها را به دشمنانشان تحویل داد که بخاطر اعتقاد اسلامی شان تحقیر و شکنجه شوند و بقتل برسند؟ آنچه که امریکایی ها در غیاب احمدشاه مسعود و در مورد او میگفتند و تصمیم میگرفتند از دید و آگاهی او پنهان نبود. مسعود با وجود تلاش و گفتگوهای مستمر با مامورین امریکایی می دید که ایالات متحده به هیچ صورتی حاضر به معامله با او به قیمت ناخشنودی پاکستان نیست. از نظر مسعود اسامه بن لادن، طالبان و آی.اس.آی و سیاست حمایت پاکستان از طالبان یک مجموعه ای به هم پیوسته و جریان واحد محسوب می شدند که ایالات متحده میباید راه های مقابله با این مجموعه را مورد توجه قرار میداد و مطالبات او را در این مورد می شنید و برآورده میساخت. اما امریکایی ها از این مجموعه تنها اسامه بن لادن را میخواستند.

احمدشاه مسعود چاره ای جز دوام مقاومت علیه طالبان و تحمل این تلخی ها را نداشت. او بازهم امید وار دگرگونی هایی بود که ایالات متحده را متقاعد به باورها و مطالباتش در مورد طالبان و پاکستان بسازد. چنین تحولی بعد از حادثه یازدهم سپتمبر 2001 ایجاد شد، ولی دو روز قبل از آن احمدشاه مسعود با حمله انتحاری اعضای القاعده که هنوز نقش پاکستان و نهادهای دیگر استخباراتی کشورهای خارجی در این حمله نامشخص و مبهم باقی مانده است، به شهادت رسید.

### **جانشینان احمدشاه مسعود و رابطه با امریکا:**

آیا پس از شهادت احمدشاه مسعود و حادثه 11 سپتمبر 2001 که سیاست امریکا را در مورد طالبان و القاعده دگرگون کرد و پاکستان را در معرض تهدید امریکا قرار داد، جانشینان او این تغییر مورد نظر وی را که سال ها در انتظارش بود، مدیریت کردند و از آن در جهت خواست های او بهره گرفتند؟

آیا آنچه که در این شانزده سال با حضور نظامی و نقش امریکایی ها در افغانستان انجام یافت و آنچه که در رابطه با پاکستان واقع شد، با خواست های احمدشاه مسعود همسویی و انطباق داشت؟

اگر احمدشاه مسعود حیات می داشت و 11 سپتمبر بدون 9 سپتمبر می بود، برخورد و عمل او در برابر این تحولات و در برابر نقش و حضور امریکایی ها در افغانستان چه بود؟

این پرسش ها و سوالات مشابه دیگر ذهن بسیاری ها را مشغول می کند و برای آن پاسخ متفاوت و مختلف ارائه می کنند.

احمد مسعود پسر شهید احمدشاه مسعود سال پار در 8 سپتمبر 2016 در پاسخ به این پرسش خبرنگار تلویزیون فارسی بی بی سی که: اگر فرمانده مسعود زنده می بود فکر می کنین اوضاع کلی افغانستان حالا چطور می بود، پاسخ داد:

«من فکر می کنم که به هیچ عنوان قبول نمیکرد اتفاقات سال 2001 را که واقع شد. تجاوز خارجی و یا حضور خارجی را به هیچ عنوان قبول نمی کرد. سفر شان به بروکسل و پارلمان اروپا همه در این جهت بود که شما دشمن افغانستان را بشناسین. فشار را بالای حامیان شان بگذارین و ما را حمایت بکنین. حمایت مختلف. و ما خود مان مبارزه می کنیم. اما حضور خارجی را به هیچ عنوان قبول نداشت.»

امرالله صالح از جوانان دوران مقاومت به فرماندهی احمدشاه مسعود که در بخش نهاد تبلیغاتی و استخباراتی جبهه مقاومت کار می کرد و بعداً در حکومت کرزی بریاست امنیت ملی افغانستان یا سازمان استخبارات دولت افغانستان رسید پس از اعلان استراتژی دونالد ترامپ در مورد افغانستان این استراتژی را با خواست های موصوف هماهنگ و منطبق خواند. او دیدگاه و ارزیابی اش را در مورد استراتژی دونالد ترامپ با نشر مقاله یی در نشریه انترنیتی "اندین اکسپرس" بیان کرد و حتی در نتیجه گیری مقاله نوشت که احساس می کنم مثل اینکه مسعود از قبر فرمانروایی می کند. اگر اعمال فشار جدی و شدید بر پاکستان از سوی امریکا تا حدی که پاکستانی ها را وادار و ملزم به احتراز از دخالت در افغانستان کند و موجب تغییر موضع آن ها در همکاری به ثبات و صلح افغانستان شود، دیدگاه و خواست احمدشاه مسعود از امریکایی ها بود، این خواست در 16 سال گذشته برآورده نشد. هر گاه استراتژی ترامپ در مسیر تحقق این امر باشد که آن را در همسویی با دیدگاه و مطالبه شهید احمدشاه مسعود از امریکایی ها تلقی کرد، باید منتظر زمان بود. آیا ترامپ فراتر از هشدار و تهدید لفظی، در عمل پاکستان را وادار به تغییر دیدگاه و سیاستش در مورد افغانستان خواهد کرد؟

اینکه دیدگاه و موقف احمدشاه مسعود پس از دخالت نظامی امریکا که به فروپاشی حکومت طالبان انجامید و موجب حضور نظام امریکا در افغانستان شد، چه بود، به آسانی و با قطعیت نمی توان از آن سخن گفت. اما با توجه به روحیه مقاومت و پایداری احمدشاه مسعود در مبارزه و نبرد برای استقلال سیاسی می توان ادعا کرد که از نظر وی بسیاری از رفتار و عملکرد خارجیانی که دورنمای ثبات و توسعه پایدار و عادلانه را در وجود یک دولت ملی، استقلال و اقتدار ملی مبهم و تاریک ساختند، قابل پذیرش نبود.

صرف نظر از هر گونه تحلیل و دیدگاه در مورد موقف احتمالی احمدشاه مسعود از تحولات 16 سال اخیر با حضور نظامی امریکا و غرب، نکته مسلم آن است که جانشینان وی پس از او نتوانستند از تحولات و شرایط پیش آمده در جهت شکل گیری حاکمیت نظام سیاسی معطوف به عدالت در عرصه های مختلف حیات بهره بگیرند. آن ها با تشنت و بدون برنامه و استراتژی سیاسی از شرایط ایجاد شده بصورت مقطعی در جهت منافع شخصی خود استفاده کردند و قدم به قدم در درون نظام حاکم سیاسی بسوی ضعف و انزوا رفتند.

### یادداشت ها:

- 1 - هنری برادشر، افغانستان تجاوزشوروی ومقاومت مجاهدین، ترجمه شورای ثقافتی جهاد افغانستان، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 1378، ص 16
- 2 - همانجا، ص 302
- 3 - راستم کالیولین، سیدار آسیا، ( عملیات پنهانی علیه هندوستان وافغانستان) برگردان بفارسی: دانشکده اطلاعات چاپ تهران، انتشارات بینش، سال 1375، ص 180
- 4 - ستیف کول، جنگ اشباح، مترجم فارسی دری، محمداسحاق، هفته نامه پیام مجاهد چاپ کابل شماره 379
- 5 - دگروال یوسف و مارک ادکین، تلک خرس، برگردان بفارسی دری، داکتر نثار احمد صمد، ص 51
- 6 - هفته نامه پیام مجاهد، شماره 383، 16 سرطان 1383
- 7 - همانجا، شماره 388
- 8 - "دیاگو کوردیز" و "سلیک هریسن"، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، مترجم فارسی دری: عبدالجبار ثابت، چاپ پشاور سال 1375 هجری خورشیدی، ص 118
- 9 - هفته نامه پیام مجاهد، شماره 388
- 10 - همانجا
- 11 - اظهارات احمدشاه مسعود رابه این نگارنده صالح محمد ریگستانی یکی از فرماندهان موصوف که در جلسه حضور داشت، بیان کرد. ریگستانی این مطلب را روز ششم جولای 2005 در دفتر مرکزی نهضت ملی در ششدرک شهر کابل به نگارنده ابراز نمود.
- 12 - هفته نامه پیام مجاهد، شماره 400
- 13 - به این نگارنده در نهم جولای 2005 در کارتة پروان کابل
- 14 - به این نگارنده
- 15 - روزنامه شرق، 20 اگست 2005
- 16 - به این نگارنده، جولای 2005 در شهر کابل
- 17 - هفته نامه پیام مجاهد، شماره 418
- 18 - همانجا، شماره 42218
- 19 - همانجا، شماره 418